گفت‌وگوی «جوان» با همسر سرهنگ دوم پاسدار شهید محمدصادق عالی‌زاده
از شهدای تجاوز رژیم صهیونیستی و امریکا به ایران

انگار با وضو در انتظار شهادت نشسته بود!

شکوفه زمانی

سرهنگ دوم پاسدار شهید محمدصادق عالی‌زاده معاونت نیروی انسانی سازمان بسیج مستضعفین بود که در تجاوز هوایی رژیم صهیونیستی به شهادت رسید. از همکاران و خانواده شهید نقل است که ایشان همواره دائم‌الوضو بود و مانند اسمش در کارهایش صداقت داشت. شهید عالی‌زاده متولد شهریور ۱۳۶۵ بود و در سن ۳۹ سالگی در حالی که وضو گرفته و منتظر شنیدن اذان ظهر بود، با اصابت موشک صهیونیست‌ها به شهادت رسید. در گفت‌وگو با الهام درویش همسر شهید، برگ‌هایی از زندگی او را مرور کردیم.

خانواده شهید عالی‌زاده گویا اهل جبهه و جنگ بوده‌اند؟

آقا محمدصادق از یک خانواده کم جمعیت بود. فقط یک خواهر و برادر بودند که در حال حاضر با شهادت محمدصادق خواهر ایشان به عنوان تنها فرزند خانواده باقی مانده است. شهید فرزند دوم خانواده بود و خواهر ایشان از وی بزرگ‌تر هستند. همسرم محمدصادق متولد کرمانشاه بود. آنجا نیز بزرگ شده بود و بعدها به علت شرایط کاری پدرشان به تهران آمده و ساکن شهرک شهید محلاتی شده بودند. دوره نوجوانی شهید در این محله سپری شده بود. خانواده همسرم خانواده‌ای بسیار ولایتمدار و مذهبی هستند و پدر شوهرم در جنگ هشت سال دفاع مقدس به صورت داوطلبانه در جبهه‌ها حضور داشتند و ماه‌ها با دشمن بعثی جنگیده بودند.

پس خط جهاد در خانواده شهید موروثی است؟

بله، غیر از پدر شهید که رزمنده بودند، دایی‌های همسرم نیز از همان بدو تأسیس سپاه، پاسدار شده بودند و در جبهه‌ها حضور فعالی داشتند. آقا محمدصادق از زمانی که به تهران منتقل شده بود نوجوانی خود را در بسیج مسجد امام حسن مجتبی(ع) واقع در محله شهرک شهید محلاتی گذراند و بیشترین فعالیتش در داخل پایگاه بسیج امام حسن مجتبی(ع) بود. با تشکیل حلقه‌ها صالحین در بخش پایگاه بسیج به دیگر نوجوانان محله خدمت‌رسانی علمی و معنوی داشت. هنگامی که من با شهید ازدواج کردم همچنان فعالیت‌های بسیجی خود را داشت و با داشتن همسر و فرزند عضویت خود را در بسیج محله قطع نکرد. همچنان در تمام ایست‌های بازرسی شرکت می کرد و بسیار فعال بود. اخلاق پدرشوهرم طوری بود که وقتی می‌دید کسی از بستگان یا فامیل از لحاظ رفتاری نامناسب است، رفت و آمدش را با آنان قطع یا محدود می‌کرد. برایشان خیلی مهم بود که بچه‌هایش با چه کسانی رفت و آمد داشته باشند.

چطور شد همسرتان تصمیم گرفتند در سپاه مشغول خدمت شوند؟

آقا محمدصادق با توجه به فعالیت‌هایی که در بسیج مسجد داشت تصمیم گرفت ادامه فعالیتش را به صورت رسمی در ارگان سپاه داشته باشد. برای همین در سپاه مشغول خدمت شد. یک‌سال طول کشید تا بتواند تمام مراحل گزینش سپاه را طی کند. اردیبهشت ۱۳۹۲ در معاونت تعلیم و تربیت سازمان بسیج مستضعفین مشغول خدمت شد. دو ماه از استخدامش در سپاه می‌گذشت که به خواستگاری من آمدند.

نحوه آشنایی خانواده‌هایتان چطور بود؟

شهید به یکی از دوستان هم محلی‌اش گفته بود از همسرتان بخواهید دختر خانمی برای من پیدا کنند. شرطش هم این بود که آن دختر مذهبی و ولایی باشد. همسر دوست آقا محمدصادق هم دانشگاهی من بود و آمد به من گفت چنین پسری هست و اخلاق خوبی هم دارد. در سپاه کار می‌کند و خانواده مذهبی دارد. از این طریق ما با هم آشنا شدیم. او برای خواستگاری منزل ما آمد. من بیشتر ملاکم اخلاق و ایمان ایشان بود. واقعاً پسر با اخلاق، با ایمان و با خدایی بود. می‌دانستم که شغلش حساس است و در بخش نظامی کار می‌کند، ولی خیلی با این شرایط مشکل نداشتم و به خاطر ایمان و اخلاقش پذیرفتم با شهید زندگی کنم.

شهید اهل مطالعه بود و دیگران را برای این کار تشویق می‌کرد. اخلاقش طوری بود که تا خواندن یک کتاب را تمام می‌کرد سریع کتاب دیگری را به دست می‌گرفت و برای خواندنش وقت می‌گذاشت. من را نیز بر خواندن کتاب تشویق می‌کرد. حتی اولین چیزی که در دوران نامزدی با هم خریدیم کتاب بود. آن کتاب «مفاتیح الحیات» بود

از طریق چک کردن دوربین‌ها دیده بودند که شهید قبل از اصابت موشک در روز دوشنبه دوم تیر ماه رفته بود وضو بگیرد. بعد داخل اتاق محل کارش آمده بود و منتظر گفتن اذان ظهر بود که محل کارش با اصابت موشک‌های رژیم صهیونیستی ویران شد. آقا محمدصادق با وضو به شهادت می‌رسد. باید بگویم همیشه شهید با وضو بود

چند فرزند دارید؟ فرزندانتان چند ساله هستند؟

زندگی مشترک ما ۱۲ سال طول کشید و من سه فرزند دارم. فرزند بزرگم حسین ۹ ساله است و فرزند دومم فاطمه که چهار سال سن دارد و آخرین فرزندم علی کوچولوست که یک‌سال و نیم سن دارد.

همسرتان چه روزی به شهادت رسیدند؟

آقا محمدصادق از همان شروع جنگ ۱۲ روزه در محل کارش به صورت آماده‌باش حضور داشت. برای همین نمی‌توانست مثل سابق به خانه بیاید و برود. من هم به دلیل اینکه آقا محمدصادق نمی‌توانست منزل بیاید و تنها بودم، با خانواده خودم و خانواده شهید (خواهر شهید) به دماوند رفته بودیم. البته شهید هم از من خواسته بود تنها نمانم و همراه خانواده به دماوند بروم. خلاصه یک هفته آنجا بودم که شهید با ما تماس گرفت و از حال و وضعیت خودش اطلاع داد. می‌گفت نمی‌تواند بیاید تا بچه‌ها را ببیند. حتی روزهای بعدش به من می‌گفت به دلیل امنیت محله و جایی که قرار دارد و با داشتن شرایط امنیتی دیگر نمی‌تواند تماس بگیرد. من هم این شرایط را به خاطر سلامتی و جان همسرم قبول کرده بودم و مشکلی نداشتم تا اینکه دو شب قبل از شهادتش ساعت ۱۰ و یا ۱۱ شب با من تماس گرفت و گفت مرخصی گرفته‌ام و دارم به دماوند می‌آیم. آمد و دو روزی پیش ما بود تا اینکه صبح زود روز دوشنبه دوم تیرماه مرا از خواب بیدار کرد و گفت باید بروم. به شهید گفتم شما که گفتید مرخصی هستید. چرا می‌روید؟ در جواب گفت بروم بهتر است. من به دلیل شرایط شغلی که داشت اصراری بر ماندنش نکردم. بعد او را تا لحظه خروج از خانه همراهی کردم. لحظه آخر که داشت می‌رفت به من گفت التماس دعا، برایم دعا کنید.

در آن لحظات احساس می‌کردید که شاید آخرین دیدار باشد؟

این دو روزی که آقا محمدصادق پیش من و بچه‌هایش بود حال بسیار عجیبی داشت. خیلی بی‌قرار بود. چنین بی‌قراری از ایشان در این مدت ۱۲ سال زندگی مشترک ندیده بودم. مدام از همه حلالیت می‌طلبید و می‌گفت من را حلال کنید. هنگامی هم که از من خداحافظی کرد، گفت منزل هم می‌رود و از آنجا راهی محل کارش می‌شود. هنگامی که منزل پدرش رسیده بود از آنجا با من تماس گرفت. بعدها والدین همسرم برای من تعریف کردند که دست پدر و مادرش را بوسیده و گفته بود مرا حلال کنید. برایم دعا کنید. بعدش منزل خودمان رفته و لباس‌هایش را عوض کرده بود. لباس‌های تمیز پوشیده بود. بعد از شهادت آقا محمدصادق، موقعی که پدر و مادرم رفته بودند منزل ما تا برایم یکسری وسیله بیاورند دیده بودند جانماز و سجاده شهید پهن و قرآنش هم کنار سجاده‌اش بوده است. گویی قبل از رفتن به محل کار با خدایش راز و نیاز کرده بود.

چه زمانی از شهادت همسرتان مطلع شدید؟

در آن دو روزی که شهید به محل کار رفته بود، من از او خبری نداشتم. هرچه به گوشی‌اش زنگ می‌زدم پاسخگو نبود. دلشوره عجیبی گرفته بودم که چرا پاسخگو نیست. از طریق یکی از همکارانش که نزدیک محله ما زندگی می‌کرد و با هم رفت و آمد خانوادگی داشتیم به خانم ایشان زنگ زدم تا از همسرش آقای قاسمی جویای احوال آقا محمدصادق شود. اما آنها هم گفتند آقای قاسمی تماسی با منزل نداشته است. با شنیدن این حرف کمی آرام شدم، چون احساس کردم روال کارشان همین است و اگر آقای قاسمی هم تماسی نگرفته، پس وضعیت همسر من خیلی عجیب نیست. تا اینکه روز سه‌شنبه سوم تیرماه دوباره با همسایه‌مان تماس گرفتم. ایشان گفت همسرش به خانه آمده و صبح زود دوباره رفته است. من همچنان دلشوره عجیبی داشتم و محمدصادق هم با من تماس نداشت. سه‌شنبه شب همکار شهید با من تماس گرفت و گفت خانم عالی‌زاده! آن ساختمانی را که محل کار آقای عالی‌زده بود اسرائیل زده است و من دیگر متوجه نشدم چه شد و بقیه صحبت همکار همسرم را نشنیدم. فقط پرسیدم یعنی چه؟ ایشان به من گفت نمی‌دانیم که محمدصادق در آن لحظه در آن ساختمان بوده یا نه! گفتند پیگیری می‌کنیم. من آن شب تا صبح بیدار بودم که ببینم خبری از پیدا شدن محمدصادق می‌شود یا نه؟ حال بسیار بدی داشتم. صبح زود بدون آوردن بچه‌ها با خواهرشوهرم و همسرش به تهران آمدیم. مستقیم سازمان بسیج مستضعفین رفتیم و پرس‌وجو کردیم. به ما گفتند اسمش در لیست افراد پیدا شده نیست. ما رفتیم بیمارستان بعثت دنبالش گشتیم. آنجا هم به ما گفتند اسمش در لیست مجروحان و شهدا نیست. همچنان از وضعیت همسرم بی‌خبر بودیم. دوباره محل کارش برگشتیم و به ما گفتند خیلی‌ها زیر آوار هستند و باید آواربرداری کنیم. خبری شد خدمتتان اطلاع می‌دهیم. ما گفتیم ببینید ماشینش داخل محوطه سر کارش است یا نه! که باز به ما جواب دادند چک می‌کنیم و به شما اطلاع می‌دهیم. منزل آمدیم و دایی همسرم و پدرشوهرم پیگیر پیدا شدن پیکر ایشان بودند. مدتی بعد با آنها تماس گرفته شد و به محل کار همسرم رفتند. از طریق چک کردن دوربین‌ها دیده بودند که شهید قبل از اصابت موشک در روز دوشنبه دوم تیر ماه رفته بود وضو بگیرد. بعد داخل اتاق محل کارش آمده و منتظر گفتن اذان ظهر بود که محل کارش با اصابت موشک‌های رژیم صهیونیستی ویران می‌شود. آقا محمد صادق با وضو به شهادت می‌رسد. باید بگویم همیشه شهید با وضو بود و وقتی فیلم آخرین وضویش را دیدیم، این صحبت‌هایش برایم تداعی شد که می‌گفت همیشه با وضو باشید. حتی وقتی می‌خواهید استراحت کنید، قبلش وضو بگیرید و بعد بخوابید. روز شهادت هم گویی با وضو در انتظار شهادت نشسته بود.

همسرتان چه خصوصیات اخلاقی داشتند؟

در مورد شخصیت ایشان باید بگویم که همانند اسمش بود و همیشه می‌گفت من صداقت را دوست دارم. اصلاً ذات دروغگو بودن را دوست نداشت. حتی در ارتباط گرفتن با بچه‌های خودمان اگر می‌خواست مطلبی را به بچه‌ها نگوید هیچ‌گاه متوسل به دروغ نمی‌شد. طوری با بچه‌ها صحبت می‌کرد که تلقی دروغ نباشد.

از خصوصیات دیگرش این بود که از غیبت دوری می‌کرد. اگر بحثی در مورد کسی پیش می‌آمد سعی می‌کرد مسئله را رد کند یا در آن فضا قرار نگیرد که مجبور شود پشت سر کسی غیبت کند. همیشه دائم وضو بود در هر حالتی که قرار داشت، حتی قبل از خواب وضو می‌گرفت. من هم طبق عادتی که ایشان داشت، سعی می‌کردم هرجا که می‌رویم وضو بگیرم. در هر مسیر و راهی که بودیم یا حتی در حال خرید با شنیدن صدای اذان مقید بود به نزدیک‌ترین مسجد برویم و نماز بخوانیم. بعد از خواندن نماز به کارمان می‌رسیدیم. برایشان مهم بود که بچه‌ها در فضای مسجد قرار بگیرند و رشد کنند. همانطور که خودش به همین صورت بزرگ شده و در فضای مسجد رشد کرده بود، می‌گفت برنامه‌ریزی کنیم که بچه‌ها را در هفته دو، سه بار به مسجد ببریم. چون اعتقاد داشت که فضای مسجد در رشد معنوی بچه‌ها موثر است. شهید در مورد انجام فرایض و مستحبات توصیه می‌کرد اگر هنگام خواب سه بار سوره توحید بخوانید و با وضو باشید مثل این است که قرآن را ختم کرده‌اید. اگر خدای نکرده در خواب فوت کنید، حکم شهید را دارید. سحرخیز بود و در کارهای منزل بسیار کمک حالم می‌شد.

چه خاطراتی از شهید برایتان به یادگار مانده است؟

شهید اهل مطالعه بود و دیگران را برای این کار نیز تشویق می‌کرد. برای کتاب‌هایش کتابخانه داشت و کتاب‌های زیادی خوانده بود. اخلاقش طوری بود که تا خواندن یک کتاب را تمام می‌کرد سریع کتاب دیگری را به دست می‌گرفت و برای خواندنش وقت می‌گذاشت. من را نیز به خواندن کتاب تشویق می‌کرد. از زمانی که با شهید ازدواج کردم، با هم زیاد کتاب خواندیم. حتی اولین چیزی که دوران نامزدی با هم خریدیم کتاب بود. آن کتاب «مفاتیح الحیات» بود و مرا تشویق کرد حتماً این کتاب را تا آخر مطالعه کنم. شش ماه قبل از شهادتش هم خواندن کتاب‌های «تفسیر نور» را شروع کرده و موفق شده بود همه جلدهای تفسیر نور را به طور کامل بخواند. یک نکته دیگر که می‌خواهم عرض کنم این است که از ادب شهید هرچه بگویم کم گفتم. در این مدت زندگی مشترک حرف نابجا از زبان ایشان نشنیدم. بی‌احترامی از ایشان به کسی ندیدم. برای پدر و مادرش بسیار احترام قائل بود. این دو، سه سال اخیر که برای مادرش مشکلی پیش آمد و راه رفتن برایش سخت شد، شهید در کنار خواهرش هر دو خیلی کمک حال مادرشان بودند. او در زمانی که سیل در مناطق جنوبی و جنوب غربی کشور آمده بود، همراه تعدادی از همکارانش برای کمک‌رسانی و کارهای جهادی رفته بود و به دلیل رطوبت و سرمایی که آنجا بود، موقعی که برگشته بود سردرد شدیدی گرفته بود. به حدی که نمی‌توانست حتی در نمازش سجده برود. یا نتوانست چند روز روزه بگیرد. همچنین برای کمک به زلزله زدگان کرمانشاه با اقوام می‌رفت و برای آنها چادر و وسیله می‌برد و با این خلقیاتی که من از محمدصادق دیده بودم کلمه شهید برازنده‌اش بود.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۳۸۴

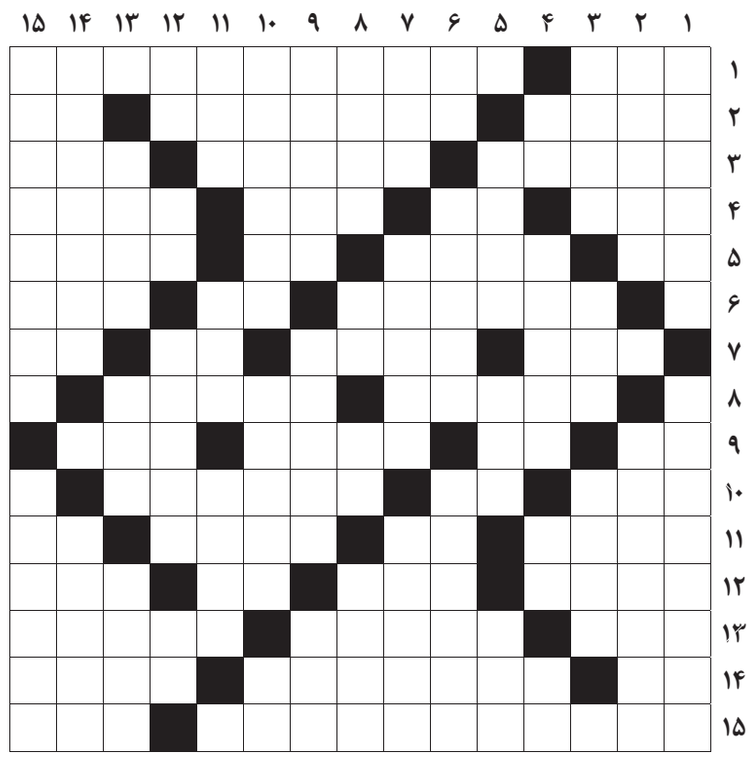

از راست به چپ

■ ۱- آزادی‌اش آرزوی مسلمانان واقعی جهان است- از آثار مطرح سینمای جهان با نقش‌آفرینی چارلی چاپلین ■ ۲- واحد بازی تکواندو- دلباخته اتللو- اسم آذری ■ ۳- ایالت ببرخیز هند- توطئه پنهانی- بازداشتن ■ ۴- جریب- کافی- صدویازده- ورزش مرتاضان ■ ۵- جدید- ترسیده- برج کج- اهل کاشان ■ ۶- هندل امروزی- اراده- از حبوبات ■ ۷- آخرین وعده عبادت پنجگانه- افزایش بی رویه سطح قیمت‌ها- سفر واجب- نوعی شیرینی ■ ۸- خستگی- رایانه همراه ■ ۹- مخفف هستم- عیدویتنامی‌ها- هزینه زندگی زن و فرزند- ماست چکیده ■ ۱۰- گاو پرموی تبتی- علامت مفعول- جوسازی ■ ۱۱- قلمرو فرمانروایی- عدد شروع بازی- رنگی از خانواده سفید- نور اندک ■ ۱۲- جنگ- ظرف لباسشویی- خط کش هندسی- نقره ■ ۱۳- پرستار- شیرابه گیاهان- همسایه روسیه ■ ۱۴- عدد نخستین- پایتخت اوگاندا- قد ■ ۱۵- موجب پیوند اقیانوس آرام و اطلس شده است- وصل کننده مبدأ به مقصد

از بالا به پایین

■ ۱- چیزی که در راه خدا ذبح شود- کشتی غرق شده جیمز کامرون ■ ۲- آش هفت دانه- تیمی از لالیگای اسپانیا ■ ۳- جان‌پناه رزمنده- محصول گریه- مسابقه دوچرخه سواری ■ ۴- تصدیق روسی- خسیس بودن- دشمن سخت- ویتامین جدولی ■ ۵- صفحه‌آرایی- ماده بیهوش کننده- زباندار بی زبان ■ ۶- دوستی- شهری در امریکا- مُهر لاستیکی ■ ۷- شهر بادگیرها- افتاده- اختاپوس ■ ۸- عنوان اختصاری نیروی دریایی ارتش کاکل اسب- خیس- جنبش ■ ۹- کتابی به قلم هرمان هسه- موچین- سلام ناتمام ■ ۱۰- فرزند گاو- شادباش گفتن- مادر تازی ■ ۱۱- پول خرد هند- دوستدار- نوعی موتور سیکلت ■ ۱۲- رمق آخر- فرمولی برای مسابقات اتومبیلرانی- از ماه‌های میلادی- صدای ضربه به در ■ ۱۳- نویسنده انگلیسی لبه تیغ- عدسی محدب- راکب ■ ۱۴- نمای دور در اصطلاح فیلم سازی- هنر هفتم ■ ۱۵- درخواست جبران هتک حرمت- مبارزه در مسابقات رزمی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۸	۴		۹		
۶	۷							
	۳			۹		۵		
		۵	۳				۷	۸
۴					۱			
۹					۲			
			۷				۲	
			۲				۴	
	۵	۱						

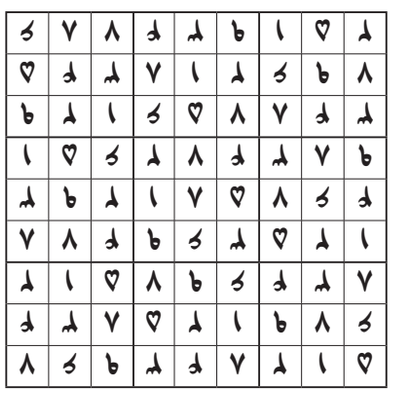

جدول کلمات متقاطع
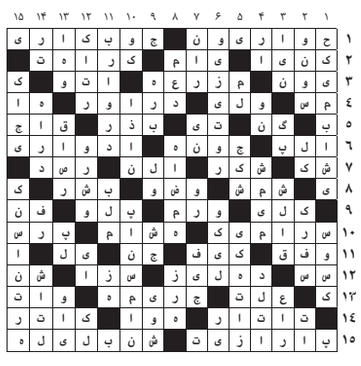
پاسخ جدول شماره ۷۳۸۳